

# حفظ هویت فرهنگی برای دور شدن از

## «فرهنگ تسلیم»

□ نوشته: دکتر پرویز ورجاوند

□ زمانی که سخن از حفظ هویت فرهنگی به میان می‌آید، به طور دقیق منظور آنست که باید فرهنگ ملی را در برابر آنچه که آنرا تهدید می‌کند یا مورد تجاوز قرار داده است، حفظ و حراست کنیم. هرچند این نیروی تهدید کننده از سوی همه کشورهای جهان سوم شناخته شده است، اما آنها در عین حال که از حفظ هویت فرهنگی ملی سخن می‌گویند، خویشتن را در بند تجاوزگر وایدنولوژی و مظاهر فرهنگ شرق و غرب قرار می‌دهند.

کشورهای جهان سوم راه نجات خود را در بیرون آمدن از شرایط عقب ماندگی اقتصادی و تکنولوژیک می‌بینند و در این مورد، بیشتر آنها راهی جز پیروی از شرق یا غرب فراروی خود نمی‌یابند. کشورهای جهان سوم، در برخورد با غرب، این نکته را از یاد می‌برند که عامل مهم شکوفایی اقتصادی و پیشرفت‌های خیره کننده تکنولوژیک غرب بر این استوار است که پیوندهای هرچه گسترده‌تر و نیرومندتر با کشورهای جهان سوم برقرار سازد. هر قدر «وابستگی» اقتصادی و تکنولوژی این کشورها به غرب فزونی بگیرد، شکوفایی اقتصادی غرب بیشتر می‌شود، موجبات پیشرفت تکنولوژیک آن با توسعه بازار فروش فراهم می‌آید و توان سلطه‌گری اهریمنانه‌اش افزون می‌گردد. با این همه، شرایطی بر کل جهان حاکم گشته است که گذشته از جوامع جهان سوم، کشور یک میلیاردی چین نیز خود رانگزی از آن می‌بیند که به غرب نزدیک و نزدیکتر گردد.

کشورهای جهان سوم نه تنها خود را در دام وابستگی تنگاتنگ با غرب قرار می‌دهند، بلکه پارافراتر نهاده و بدون ارزیابی لازم از وضع و موقع خویش و شرایط متفاوت دنیای غرب، آن را به عنوان الگو برمی‌گزینند. در چنین اوضاع و احوالی، گروهی از اندیشمندان برآند تا با طرح مسئله حفظ هویت فرهنگی ملی، کاری کنند که به اصطلاح تعادلی برقرار گردد، لطمه‌ای جبران ناپذیر بر پیشران ملتشان وارد نیاید و در بند و سلطه قرار نگیرند؛ امری که بیچیده بودن آن بر هیچ کس پوشیده نیست.

بیشتر متفکران مغرب زمین، فرهنگ کنونی غرب را «فرهنگ جهانی» و به بیان دیگر، فرهنگ جهان امروز به شمار می‌آورند و معتقدند که برای کشورهای جهان سوم راهی جز پذیرش بی چون و چرای آن وجود ندارد. آنها معتقدند که تنها با پیشنویس و زبان غربی می‌توان به مسائل جهان امروز

باسخ گفت. آنها آگاهانه بر این امر وقوف دارند که جهان سوم هر قدر خود را به غرب نزدیکتر سازد، بیشتر در دام آنها گرفتار خواهد آمد. از سوی دیگر، مسلم است که نمی‌توان چشم از تحولات خیره کننده دنیای غرب پوشید و آن را نادیده گرفت. این پیشرفت‌های عظیم در زمینه‌های علمی و فنی، چنان بر تمامی جهان تأثیر گذارده که هیچ کشور و ملتی را یارای بی‌اعتناء گذشتن از کنار آن نیست و ملتها و سرزمین‌های بزرگی چون چین و هند نیز با داشتن شیوه‌های حکومتی متفاوت، خود را ناگزیر می‌بینند که باغول‌های صنعت شرق و غرب، علیرغم همه اختلافهای شدید سیاسی و ایدئولوژیک، پیوندهای مستحکمی برقرار سازند. این وضعی است که بیشتر کشورهای جهان خود را ناگزیر از پذیرش آن می‌بینند. اساس مشکلات و نامردیها، ضعف‌ها، سرسپردگی‌های سیاسی، مسائل بزرگ اجتماعی و بسیاری نارسائی‌های دردناک در کشورهای جهان سوم نیز ناشی از همین وابستگی‌ها و پیوندهای اجباری و ناخواسته است.

واقع بینانه باید گفت که همه رژیم‌های حاکم در کشورهای جهان سوم، تمایلی به وابستگی بی چون و چرا به شرق یا غرب نداشته‌اند، ولی مکانیزمی که سلطه‌گران صاحب قدرت بوجود آورده‌اند، در بیشتر موارد، منجر به سرسپردگی مطلق و وابستگی همه جانبه و خانمان برانداز آنها در تمامی ابعاد شده است. در چنین وضع و حال دردناکی است که برخی از چهره‌ها در کشورهای جهان سوم بر آن شده‌اند تا نظریه «حفظ هویت فرهنگی ملی» را بسنظور ایجاد یک تکیه‌گاه نسبتاً مطمئن برای جلوگیری از غرق شدن در فرهنگ غرب و رفتن زیر سیطره ایدئولوژیک شرق عنوان سازند و در تلاش هستند تاراهی میانه بیابند که نه از قافله پیشرفت اقتصادی و فنی باز بمانند و نه آنکه همه چیز خود را از دست بدهند و ابزاری بی‌اراده در اختیار شرق و غرب بشوند.

### □ یکسان سازی فرهنگی

در این زمینه جمعی از نظریه پردازان غربی نیز که به اعتباری به طور کامل باشیوه تجاوز کارانه و غیرانسانی شرق و غرب نظر موافق ندارند و آینده جهان را بر اساس بی‌عدالتی‌های وحشتناک کنونی روشن نمی‌بینند به موضعی برداشته‌اند. آنها در برابر بهای زیادی که به فرهنگ غربی به نام فرهنگ جهانی می‌دهند، معتقدند که نباید فرهنگ‌های ملی را نیز از نظر دور داشت. «اگوستن

ژیرارد» در این باره چنین می‌گوید: «در کشورهای در حال توسعه در عین حال برای حفظ و توسعه فرهنگ ملی و نیز فراهم آوردن امکانات دستیابی به فرهنگ جهانی باید اقدام کرد. هر یک از این دو فرهنگ، زبان، و نتیجتاً نوع فکر و ساختهای ذهنی خود را دارد. کوشش در یکی کردن این دو فرهنگ یا فدا ساختن یکی به خاطر دیگری، موجب کاستی و فقر فرهنگی و کاری باطل و واهی است. هدف هر سیاست فرهنگی باید برقراری تعادلی پویا میان فرهنگ ملی و فرهنگ جهانی باشد.» (۱)

در این دیدگاه، فرهنگ غربی، به نام «فرهنگ جهانی»، اصل گرفته شده و توجه به فرهنگ ملی در واقع نوعی تعارف به شما می‌رود. در حالی که بهاندادن به فرهنگ‌های گوناگون و پراکنده در سراسر جهان که هر یک ویژگی‌های خود را دارد و در جمع، سازنده واقعی فرهنگ بشری هستند، نه تنها برخورد سلطه جویانه‌ای در جهت نفی استقلال ملت‌های جهان سوم است، بلکه برداشتی ویرانگر در قبال کلیت فرهنگ بشری به شمار می‌رود. کوشش در راه یکسان سازی فرهنگ‌های موجود در جهان، به اعتباری، لطمه‌ای است جبران ناپذیر بر پیشران بشریت.

از آغاز پیدایش انسان تا به امروز، والاتر از فرهنگ‌های آفریده شده چیزی را در تاریخ بشریت نمی‌توان برشمرد. غنای فرهنگ جهانی بیش از هر چیز بسته به گونه‌گون بودن و جلوه‌های پرتنوع فرهنگ‌های خلق شده است. حرکت در جهت یکسان سازی وهم شکل سازی فرهنگ‌ها و ارزش‌های فرهنگی، تلاشی است ویرانگر و مرگبار علیه نیروی آفرینش و نوآوری همه بشریت.

اینکه تنها به اعتبار ناتوان بودن در یک زمینه از زمینه‌های گوناگون فرهنگی، بخش عظیمی از نیروی فرهنگ سازی جهان را متوقف سازیم و از توان بیندازیم و قدرت زایش را از آن سلب کنیم و به مصرف کننده تبدیلش گردانیم، فاجعه‌ایست که جز نیستی معنوی انسانیت سرانجام نخواهد داشت. بنابراین، تنها به خاطر حفظ هویت ملی و استقلال سیاسی کشورهای جهان سوم نیست که باید به هویت فرهنگی توجه شود، بلکه سود جامعه انسانی و نیاز به اعتلاء و شکوفائی کل فرهنگ بشری است که تاکید فراوان بر چنین امری را ضروری می‌سازد.

باید این نکته را در نظر داشت که تکیه کردن بر فرهنگ ملی هیچ گاه به مفهوم نفی اهمیت فرهنگی بشری نیست، زیرا یکی از ویژگی‌های یک



فرهنگ بارورو زاینده عبارت است از قدرت برقراری ارتباط آن بادیگر فرهنگها و داد و ستد کردن آگاهانه آن ملت های مشرق زمین هیچگاه از برخورد با فرهنگ مغرب زمین گریزان نبوده اند و در برابر نابغه های جهان غرب موضع گیری نکرده اند. سقراط، ارسطو، پتهوون، کانت، روسو، سزان، میکل انژ و صدها نمونه دیگر هیچگاه برای مشرق زمین خطری به شمار نرفته اند. آنچه فرهنگ ملت های جهان سوم و مشرق زمین را تهدید می کند جنبه های مبتذل و سودجویانه و سلطه گرانه فرهنگ های شرق و غرب است که سوار بر اربابه تکنولوژی، هشیاری و اعتبار انسان ها را هدف قرار می دهند.

همچنین، کشورهای قدرتمند جهان، با برخورداری از امکانات وسیع و وسایل ارتباط جمعی و اختصاص دادن بودجه های بسیار سنگین به فعالیت های فرهنگی، در زمینه های گوناگون، از چنان نیروی برای جلوه دادن ارزش های فرهنگی خود برخوردارند که به سهولت می توانند فرهنگ های معتبر ولی فاقد توانایی های لازم برای خودنمایی در سطح جهان را از ابراز وجود بازدارند و به یاری فرستنده های قوی، ماهواره ها، فیلم ها، انتشارات و بسیاری وسایل دیگر، نسل های جوان را در سراسر دنیا زیر بمباران افکار و نظریات خود قرار دهند. در این باره در گزارش مجمع جهانی یونسکو در تهران چنین آمده است: «... قوت یا ضعف فرهنگها کمتر موقوف به قوت و ضعف ارزشهای سازنده آنها و بیشتر تابع نیروی وسایل ارتباطی اشاعه دهنده آنهاست. بنابراین، فرهنگهای واجد نظام ارزشهای بسیار گسترده و والا ممکن است در تماس با فرهنگهای دیگر که وسایل ارتباط و اشاعه نیرومندی در اختیار دارند، محو و مضمحل شوند و می دانیم که جوانان در اغلب کشورها به پذیرش بی چون و چرا و برده وار ارزشهای شکننده خارجی گرایش بسیار دارند.» (۲)

## □ میراث فرهنگی و قدرت آفرینش

برای آن که به کار شناخت و حفظ هویت فرهنگ ملی بپردازیم، باید میراث فرهنگی را بشناسیم و بدانیم که از چه سخن می گوید. در بیان مفهوم میراث فرهنگی باید گفت که عبارتست از کلیه عواملی که خواسته یا ناخواسته ما را تحت تاثیر قرار می دهد، آنچه جزء وجود ما است و می تواند بنحوی در فکر و عمل ما تاثیر داشته باشد. آگاهی یافتن از عواملی که در اندیشه ما اثر دارد ضروری است، از اینرو احیاء میراث فرهنگی برای آگاه کردن ما از گذشته ای که در ما عمل می کند، ضرورت دارد.

از یاد نبریم که به اعتباری، فرهنگ عبارت است از مجموعه خاطره ها، یادبودها و میراثی که جامعه گذشته را به آینده می پیوندد و مانع گسستگی ها و جدائی ها و دور شدن از هویت ملی می گردد.

میراث فرهنگی يك ملت بیانگر هویت فراموش نشدنی آن مردم است و عامل موثری در جهت شناخت خویش و شناساندن خود به دیگران به شمار می رود. برخی چنین می پندارند که میراث فرهنگی يك ملت تنها مجموعه یادبودهای هنری و محل های باستانی و بناهای تاریخی است. در حالی که میراث فرهنگی مفهومی بسیار وسیع تر را در بر می گیرد



■ میرزاتقی خان امیرکبیر در دوره کوتاه زمامداری خود، بدون آنکه شفیتته مظاهر فرهنگ غرب شود، دگرگونی ها و تحولات چشم گیری را در جامعه ایران سبب شد که با جنبه های مثبت و پویای فرهنگ ملی سازگاری داشت.

که عبارت است از کلیت زنده و پویای خلاقیت انسانی يك ملت. به بیان دیگر، میراث فرهنگی يك ملت را می توان از والاترین نمودهای نبوغ و قدرت آفرینش آن ملت به شمار آورد. بطور کلی، میراث فرهنگی را می توان به دو دسته عمده تقسیم کرد: الف - طرز تفکر و بینش و سنت ها و باورها.

ب - اشیاء و آثار. و این هر دو دسته را باید شناخت و در حفظ و بهره جستن از آنها همتی والا به خرج داد. این شناسایی و ارج نهادن نه به آن اعتبار است که باید به این میراثها چون لاله های بلور به جای مانده از پدر نگاه کرد که تنها یادآور خاطره او و القاء کننده زیباییهای خاص خود هستند، بلکه منظور اصلی این است که بتوانیم با آنها ارتباطی آگاهانه برقرار کنیم، به گفتگو بنشینیم، و در نتیجه گذشته را نادیده نینگاریم و آن را به دست فراموشی نسپاریم. زیرا در غیر این صورت، راهی جز «تقلید» از دیگران در پیش نخواهیم داشت.

باید توجه کنیم که صاحب تاریخ، اندیشه و تفکر، و صاحب تاریخ علم هستیم. ما از چنان میراث فرهنگی برخورداریم که در طی قرون و اعصار از ارزش و اعتباری وسیع برخوردار بوده و برپهنه

جهان روشنائی ها انداخته است. نکته اساسی این است که نباید با این گذشته پویا و نقش آفرین به صورت میراثی زندگی از دست داده و مرده برخورد کنیم و آن را تنها مایه «فخر» بدانیم. باید به این میراث به صورت کشتزاری نگریست که از نیروی باروری برخوردار است. این کشتزارهای بایر را باید دایر کرد و از آنها به مثابه منبعی برای سرمایه گذاری جهت ساختن آینده ای برابرو موفق بهره جست. این میراث از آن مردمی بوده است که از دوران پیش از تاریخ و صبحدم تاریخ تا گذشته ای نزدیک، هیچگاه از جستجو و پویش و آفرینش روی گردان نبوده اند. پایه گذاران فرهنگ ایرانی مردمی بوده اند سخت کوش و آگاه به راز و رمز طبیعت و محیط پیرامون خود. آنها يك دم از اندیشیدن در باره جهان و آنچه در آن است، باز نایستاده اند.

اسطوره های ایرانی، جهانی بزرگ و پرراز و رمز را در برابر ما می گشاید. اساطیر ایرانی را باید مجموعه ای بزرگ و بر اعتبار از ساخته های فرهنگ برابر این سرزمین به شمار آورد.

شناسایی این بعد مهم از تاریخ و توجه عالم، در فرهنگ ایرانی از اهمیتی خاص برخوردار است. «فانون» در باره افسانه های قومی و حتی کارهای جادویی، تعبیر جالبی دارد. او می گوید: «اتمسفر و جو افسانه و جادو، در عین ترساندن من، واقعیتی غیرقابل تردید به شمار می رود. این اتمسفر در آن حال که مرا متحجر می کند، من را با سنت ها و با تاریخ منطقه یا ایلم پیوند می زند و در عین حال، مرا مطمئن می کند و به من، مقام و موقع و شناسنامه می دهد.» (۳)

در برخورد با میراث های فرهنگی خود باید به این نکته نیز توجه داشته باشیم که آفرینندگان این فرهنگ، گذشته از تلاش در زمینه شناسایی همه امور و اندیشه کردن در باره آنها و خلق و آفرینش در بعدی وسیع، از هنر بزرگ بهره جستن از دانش دیگران و ایجاد دگرگونی در آن و به خدمت گرفتن آگاهانه آن، برخوردار بوده اند. آنها هیچ گاه به تقلید بی چون و چرا از دیگران نپرداخته اند و هرچه را که از دیگران ستانده اند، با دانش و بینش خود در آمیخته اند. به آن تعالی بخشیده اند و مهر هویت فرهنگی خود را بر آن نقش کرده اند. همه آفریده های فرهنگ ایران، پیش از اسلام و در دوران اسلامی، در تمامی زمینه ها، به روشنی و به گونه ای خیره کننده، هویت ایرانی خود را بیان می دارد. هنر برخورد آگاهانه با فرهنگ های دیگر و بهره جستن از آنها، به دور از غرق شدن و هویت از دست دادن، از ویژگیهای تابناک فرهنگ ایرانی است. آری، آنها از فرهنگ «تقلید» و «تسلیم» دور بوده اند. آنها همیشه حرفی برای گفتن داشته اند، از اندیشیدن در باره همه چیز لذت می برده اند و جرات نه گفتن و چون و چرا کردن در باره مسائل مختلف را داشته اند. در حالی که امروز ما تا اندازه زیادی شهامت تفکر و بیان اندیشه و نظر خود را از دست داده ایم. آنچنان در برابر عظمت دنیای غرب خود را باخته ایم که جز تائید و تکرار گفته های مغرب زمینی ها کاری نمی کنیم و خود را مجاز به ابراز وجود نمی دانیم. حتی برای شناخت پیشینه و میراث فرهنگی خود نیز تنها به پژوهش ها و طرز استدلال آنها تکیه می کنیم. به بیان دیگر، جرات اندیشیدن، تجربه، تجزیه و تحلیل و استنتاج را از دست داده ایم. در نتیجه، «فرهنگی اتکائی» پیدا



کرده ایم و فرهنگ «ترس» را برگزیده ایم. از ترس اینکه مبدا خلاف گفته غربیان سخن بگوئیم، از بیان اندیشه و دریافت‌های خویش پرهیز می‌کنیم. برای تفکرات اجتماعی و ایدئولوژیک مغرب زمینی‌ها، ارزشی تا حد ارزش و حی قانلم. چون و چرا کردن را که اساس فرهنگ ما بوده، از یاد برده‌ایم و آن را در حد توانایی خود نمی‌یابیم. بنده و اسیر افکار دیگرانیم. این همه روشنگر آن است که طی دو سده ونیم اخیر عواملی پیش آمده که به تدریج ما را از داشتن دید و شناخت آگاهانه منطبق با فرهنگ دیربای خویش بی بهره ساخته و به مصرف کنندگان تولیدات فرهنگی مغرب زمین بدل کرده است.

برای به کار گرفتن تکنولوژی غرب، تمامی ویژگیها و نمودهای فرهنگی آنها رانیز به کار می‌گیریم. وقتی کارخانه ای را می‌خریم، همراه آن نقشه اصلی مجموعه ساختمان واحدهای رفاهی و خدماتی را نیز طلب می‌کنیم و برای فضای زندگی و استراحت و خدمات کارگران و متخصصان ایرانی، فضایی مشابه جامعه کارگران و کارشناسان صنعتی غرب ایجاد می‌کنیم. بدینسان، می‌رویم تا انسانهایی را که در شبکه تولید صنعتی به کار می‌گیریم، مسخ کنیم. ویژگیهای اجتماعی و روانی و فرهنگی آنها را که ریشه در فرهنگ دیربا و سنن و آداب ملی دارد، از نظر دور می‌داریم و آگاهانه یا ناخودآگاه، می‌کوشیم از آنها انسانهایی منطبق با الگوهای غیرایرانی و بیگانه از خویش پدید آوریم. به ظاهر در راه صنعتی شدن گام می‌گذاریم، ولی چون هدف و برنامه‌ریزی و درکنار آن آموزش جهت داری وجود ندارد، نه تنها توان صنعتی شدنمان بالا نمی‌رود بلکه انسانهای سرگشته و دو چهره به جامعه تحویل می‌دهیم.

یکی از مشکلات اساسی در کشورهای عقب افتاده که لطمه‌ای شدید بر بیکر استقلال و هویت فرهنگی آنها وارد می‌سازد، این است که جمعی از تحصیل کردگان مرعوب و یا مجذوب دنیای شرق و غرب، بدون توجه به این نکته بنیادی که بین اجزاء يك فرهنگ، به طور مستقیم و غیر مستقیم، ارتباطی عمیق وجود دارد و هر جزء در بقای کل نقشی موثر ایفاء می‌کند، بر آن می‌شوند تا بخشی و گوشه‌ای از فرهنگ جامعه را که به نظرشان کهنه و عامل بازدارنده به شمار می‌آید، یکباره و با قاطعیت دگرگون سازند. غافل از اینکه آنچه به ظاهر جزء و گوشه‌ای می‌نماید، در واقع بخشی است موثر از حیات مجموعه و منظومه فرهنگی و هر تغییر نسنجیده و شتاب آلود در جزء، نظم کل مجموعه فرهنگی را مختل می‌کند و جامعه را با بحرانی شدید مواجه می‌سازد.

نسایح خطرناک اینگونه دست کاریها و دگرگونی‌های بی حساب و کتاب و سریع، زمانی بیشتر محسوس می‌گردد که به منشاء وابستگی‌های فرهنگی اخذ کنندگان عناصر فرهنگی توجه کنیم. اگر بپذیریم که اخذ عناصر فرهنگی دیگران به طور عمده توسط دانش آموختگان در گروه کشورهای شرق و غرب صورت می‌گیرد، با توجه به آنکه این جماعت هر یک در آغوش فرهنگی خاص پرورش یافته‌اند، به جامعه‌ای معین دلبستگی دارند و تحت تاثیر جو فرهنگی ویژه‌ای هستند، در می‌یابیم که چگونه يك جامعه هر حال رشد یکباره گرفتار عناصر

■ همه آفریده‌های فرهنگ ایران پیش از اسلام و در دوران اسلامی، در تمامی زمینه‌ها به روشنی و به گونه‌ای خیره کننده هویت ایرانی خود را بیان می‌دارد. هنر برخورد آگاهانه با فرهنگ‌های دیگر و بهره جستن از آنها، بدون غرق شدن و هویت از دست دادن، از ویژگی‌های تابناک فرهنگ ایرانی است.

■ آنچه فرهنگ ملت‌های جهان سوم و مشرق زمین را تهدید می‌کند، جنبه‌های مبتذل، سودجویانه و سلطه‌گرا نه فرهنگ‌های شرق و غرب است که سوار بر ابراه تکنولوژی، هوشیاری و اعتبار انسان‌ها را مورد هجوم قرار داده‌اند.

نامتجانس فرهنگی و تنش‌های ویرانگر می‌شود.

### □ امیر کبیر و تکیه بر ملت

لازم به یادآوری است که بر خلاف تصور بسیاری از افراد، جریان دور افتادن از مسیر فرهنگ ملی و بیگانه شدن با خویشتن خویش، پیش از همه بخشی از جامعه با سواد و تحصیل کرده را که به ناروا عنوان روشنفکر بر خویش نهاده‌اند، در بر گرفته است. سردمداران این حرکت از میان کسانی بیرون آمدند که در دوران به نسبت طولانی سلطه رژیم استبدادی وابسته به غرب، با فرنگ و تحصیلات غربی آشنا شده بودند. آنها که از نظر روانی خود را در برابر عظمت همه جانبه غرب ناتوان یافته بودند، راه نجات را در ایجاد تغییرات بنیادی و پذیرا شدن فرهنگ غرب، در تمامی زمینه‌های آن، دانستند و از آنجا که میهن خود را در وضعی اسف بار می‌دیدند، کمتر به خود زحمت دادند تا نسبت به گذشته و هویت ملی و فرهنگی خویش به جستجو و تفکر بپردازند و راه جدید را با شناخت پیشینه و ویژگی‌های جامعه و امکانات سرزمین خود برگزینند. جالب اینست که سالها پیش از آنها، فردی برخاسته از متن همین جامعه ولی آشنا به تاریخ و فرهنگ میهن خویش و آشنا با شرایط و اوضاع و احوال سرزمین خود و آگاه از دردها و رنجهای ملتش، حرکتی را آغاز کرد که با مقاومت شدید دو قدرت استعماری زمان مواجه گردید و به دست شاه خود کامه قاجار متوقف گشت. آنچه امیر کبیر در ایران بدان پرداخت، با آنچه که طرفداران فرهنگ غرب در جریان مبارزه با رژیم استبدادی ناصرالدین شاه انجام دادند، تفاوتی چشمگیر دارد.

امیر کبیر از یکسو همه نیروی خود را متوجه استعمارگران و قطع منافع آنها ساخت و از سوی دیگر کوشید تا به جامعه توان ببخشد و ملت را متوجه قدرت و نیروی واقعی خود سازد. او به شدت با تجزیه ایران که روس و انگلیس با نقشه‌ای شیطانی از زمان فتحعلی شاه آن را دنبال

می‌کردند، به مقابله پرداخت و با سرکوبی «سالار»، از جدا شدن خراسان جلوگیری کرد. امیر کبیر به استقرار نظم در سیستان و بلوچستان پرداخت و توفیق آن را به دست آورد تا هرات و قندهار را بدون خسارت سنگین، باز گرداند و به این ترتیب، توطئه وسیع انگلیسی‌ها را در بخش وسیع شرقی نافرمام گذارد.

امیر برای آنکه ملت و دولت را بهم پیوند دهد و پشتیبانی خود خواسته مردم را جانشین ترس و وحشت و نفرت از حکومت سازد، دست به يك رشته اقدامات اساسی در زمینه استقرار عدالت اجتماعی زد و با تشویق مردم به کار و تولید، موجبات به گردش در آمدن چرخهای اقتصاد کشور و در نتیجه کاهش فقری که اکثریت جامعه را زیر فشار قرار داده بود، فراهم ساخت. او در حالی که آگاهانه لبه تیز تیغ حمله را متوجه نفوذ همه جانبه استعمارگران روس و انگلیس ساخته بود، با سرسختی و جرات فراوان، به کوتاه ساختن دست ناپاکان و سودجویان قدرتمند و سرسپردگان خارجی و آنهایی که جامعه را از حرکت آگاهانه و سازنده باز می‌داشتند، پرداخت. او اجازه نمی‌داد که شاهزادگان و درباریان و ملایان سودجو و حکمرانان و دستگاه ستمگر آنان، ملت را چون گذشته مورد تجاوز و بهره برداری قرار دهند و دچار سرخوردگی و ناامیدی سازند. او می‌کوشید تا شادی و امید و قدرت مقاومت در برابر تجاوزگران خارجی و داخلی را به مردم باز گرداند. امیر با شناختی که از میزان پیشرفت‌های مغرب زمین داشت، هیچگاه دچار یاس و خودباختگی نگردید و رمز نجات کشور از فقر و عقب ماندگی را در آن دید که ملت را هر چه بیشتر به آینده امیدوار سازد و به تلاش وا دارد. او معتقد بود که باید به نیروی مردم تکیه کرد و هویت و فرهنگ ملی را ارج نهاد. امیر، با وجود حرکتهای تند و بنیادیش، هیچگاه میان خود و مردم فاصله ایجاد نکرد. امیر چیزی نمی‌گفت که مردم قدرت فهم و درک آن را نداشته باشند. او با زبان مردم سخن می‌گفت. حرکت او برای از میان بردن برخی سنت‌های ناروا که ادامه‌اش به ضرر مصالح و منافع ملت تمام می‌شد، چنان بود که با وجود بی سابقه و غیر قابل تصور بودن، به جای آنکه مردم را تکان دهد، دشمنان و بد خواهان را تکان می‌داد و حمایت ملت را از او بر می‌انگیخت، چنین بود اقدام او در زمینه از میان برداشتن رسم «بست نشینی» به عنوان راهی برای فرار مجرمان و متجاوزان از دست قانون.

او دریافته بود که این مردم بی پشت و پناه نیستند که از «بست نشستن» سود می‌برند و بنا براین، بر افتادن این رسم را با وجود ریشه‌های عمیقی که در جامعه دارد، بپذیرا خواهند گشت. امیر تکیه کردن بر حکومت قانون و ضابطه را به عنوان اصلی که می‌تواند حقوق مردم را حفظ کند و آنها را از گزند تجاوز قدرتمندان در امان نگاه دارد، مورد توجه قرار داد و چون این امر ریشه در فرهنگ جامعه داشت و ملت آن را ضامن سعادت خود می‌دانست، از آن پشتیبانی کرد.

امیر با نهادهای جامعه برخوردی آگاهانه داشت و با درک درست از شرایط زندگی و اعتقادات مردم، در تقویت برخی و از میان برداشتن برخی دیگر و ایجاد دگرگونی در تعدادی از آنها، حمایت وسیع ملت را به دست آورد. کسانی که با او به ستیز پرداختند،



اقلیتی بیش نبودند که تاریخ به روشنی چهره کربه‌شان را می‌نمایاند.

امیر کبیر در دوران به نسبت کوتاه زمامداری خود، بدون آنکه شیفته مظاهر فرهنگ غرب شود، دگرگونیها و تحولات چشمگیری را سبب شد که با جنبه‌های مثبت و بویای فرهنگ ملی تفاهم داشت. بر عکس، دانش اندوختگان دوران ناصری که روشنفکران زمان به شمار می‌آمدند، در تمامی زمینه‌ها به الگو برداری از غرب پرداختند و به همین جهت پیش از آنکه در برابر سلطه استعمار موضع بگیرند و در راه قطع نفوذ آن به مجاهدت برخیزند، تحت تاثیر خیزش‌ها و دگرگونیهای سیاسی اجتماعی غرب، بر آن شدند که اساس حکومت استبدادی را واژگون کنند، بدون آنکه به زیر بنا و تکیه گاههای آن توجه داشته باشند.

جریان‌هایی چون ماجرای لغو قرارداد رویترو سپس تحریم تنباکو، روشنگر این است که آمادگی جامعه برای نفی سلطه بیگانه، بیش از حساسیت او در برابر رژیم استبدادی حاکم بوده است. درس خواندگان زمان با تغییر سر و وضع ظاهری خود و نحوه استدلال و برخورد با مسائل کشور، از متن زندگی مردم دور افتادند. در آن زمان، خواست مردم آن بود.

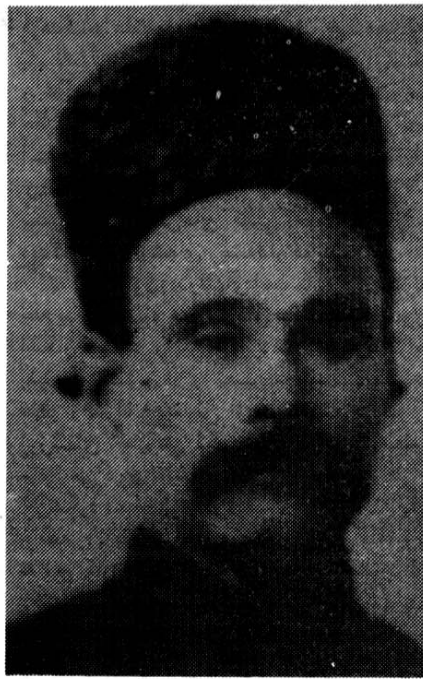
که دست اجنبی را از سر خود کوتاه و پایش را از کشور قطع کنند. مردم هنوز شکستهای ننگین در جنگ‌های ایران و روس و از کف دادن سرزمین‌های وسیع قفقاز و «اران» را از یاد نبرده بودند. آنها جدایی هرات و بخشی از خراسان بزرگ را چون زخمی برپیکر خود احساس می‌کردند. آنها قدرت نمایی سفارت‌های روس و انگلیس و فراشان و ماموران و تفنگچیان آنها را شب و روز لمس می‌کردند؛ بنابراین، درد اصلی را حضور و نفوذ بیگانگان و کفار می‌دانستند.

مردم، در مجموع، دریافته بودند که اساس گرفتاریهای آنها در اینست که زیر سلطه خارجی به سر می‌برند و آنچه بر سرشان می‌آید حاصل استعمار روس و انگلیس است، ولی روشنفکران، در عمل، به این عامل اساسی چنانکه باید بهاء نمی‌دادند و با عرضه کردن برنامه اصلاحات منطبق با شیوه‌های غربی، بیش از پیش خود را با مردم و راه آنها بیگانه می‌ساختند.

نکته جالب اینکه بعدها در جریان مبارزات بنیادی مردم با حکومت استبدادی نیز، ملت ایران رهبرانی را برگزید و پشت سر آنها به جانپازی پرداخت که از دیدگاه‌های قالبی اینگونه روشنفکران هیچ نشانه‌ای با خود نداشتند. این امر که بزرگترین قهرمانان نهضت مشروطیت در سیمای کسانی چون ستارخان و باقرخان تبلور پیدا می‌کند، پدیده ایست که جا دارد فراوان درباره آن اندیشیده و گفته شود.

□ □ □

دهها سال پس از امیر کبیر و در پی سالیان دراز سلطه استعمارگران و سرسپردگان آنها بر این مرز و بوم، نهضتی پا گرفت که نه تنها ایران، بلکه بخشی وسیع از مشرق زمین را تحت تاثیر شدید قرار داد. این نهضت واکنشی علیه سلطه گران و قیامی در جهت «تکیه بر خویشتن» بود. ملت ایران در این خیزش خود را باز می‌یافت و در جستجوی آن بود که هویت خویش را با تکیه بر تاریخ و فرهنگ دیر پایش در سطح جهان مطرح سازد. رهبری این جنبش را روشنفکری آگاه و آشنا با فرهنگ ملت و متفاوت



□ باقرخان

با گروه کثیری از دانش‌اندوختگان در غرب برعهده داشت. او در عین حال که در فرنگ درس خوانده بود و به سلاح دانش زمان مجهز بود، پیوندی نزدیک با فرهنگ ملت خویش داشت و به سرزمینش عشق می‌ورزید. مصدق از ایرانی بودن احساس غرور می‌کرد و با الهام از ملت و تکیه بر قلبهای مردم، در راه رهانیدنشان از بندستم استعمار و استبداد، تلاشی خستگی ناپذیر داشت. مصدق به اینکه ایران شایسته آزادی و سربلندی است، باور داشت و حرکت در راه نفی سلطه گران و سرسپردگان بیگانه را در توان ملت خویش می‌دید، او معتقد بود:

«ما باید خود را به آن درجه از استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایران و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان، محرک ما نباشد.» (۴) او آرمانهای خود را از واقعیت‌های جامعه بیرون می‌کشید و هرگز از خواست‌های ملت دور نمی‌شد. او از ویژگیهای تاریخ و فرهنگ سرزمین خویش آگاه بود و نیازهای اساسی ملت را برای برخورداری از یک زندگی برابر و سرفراز به روشنی لمس می‌کرد. مصدق هیچگاه آرزوهای دور و دراز و دست نیافتنی را عنوان نداشت و بر آن بود که با درک آگاهانه واقعیت‌های زمان و خواست‌های برحق ملت، حرکتی را سبب گردد که حضور هرچه بیشتر مردم در آن میسر شود. او می‌دانست که تنها به یاری مردم و بالا رفتن رشد و آگاهی آنها و متکی ساختن ملت به خود، می‌توان به ساختن فردایی روشن پرداخت.

مصدق معتقد بود که با بیان واقعیت‌ها می‌توان مردم را برای رویارویی با هر مشکل و قدرتی آماده ساخت. او توانست اعتماد و اطمینان ملت را به خود جلب کند و آنرا به یک خیزش سترگ حماسی بکشاند. هنر بزرگ مصدق آن بود که دور از فریب، مردم ایران را با یکی از بزرگترین قدرتهای زمان به نبردی سهمگین واداشت و لطمه‌ای شدید بر نیروی استعمار وارد ساخت. او آمادگی تلاش و نبرد در راه آزادی و دفع ستم را در ملت زنده ساخت و با توانمندی، به بیش از دو قرن

حقارت و سرسپردگی این ملت در برابر سلطه بیگانگان پایان بخشید:

«به من گناهان زیادی نسبت دادند، ولی من خود می‌دانم که يك گناه بیشتر ندارم و آن اینست که تسلیم بیگانگان نشده و دست آنها را از منابع طبیعی ایران کوتاه کردم و در تمام مدت زمامداری، در سیاست خود يك هدف داشتم و آن این بود که ملت ایران بر مقدرات خود مسلط شود.» (۵)

ملت ایران به برنامه‌های بنیادی او در زمینه اقتصاد بدون نفت و خرید اوراق قرضه ملی که بزرگترین گام در جهت تکیه کردن به خود و حرکت واقعی در راه رسیدن به خود کفائی بود، پاسخ مثبت داد. مصدق، با طرح اقتصاد بدون نفت، جامعه را به حرکتی کم نظیر واداشت و تمامی نیروی تولیدی جامعه، برای بهره‌گیری از همه امکانات، به کار گرفته شد.

اساس تز سیاست موازنه منفی مصدق در زمینه نفی سلطه و رهانیدن کشور از قید امتیازات قدرتهای استعماری و در نتیجه به میدان کشیدن مردم برای قبول مسئولیت و درگیر شدن با خطر برای حفظ استقلال کشور بود.

مصدق معتقد بود: «ایرانی باید خانه خودش را اداره کند.» (۶) او می‌گفت: «در تمام مدت زمامداری خود، از لحاظ سیاست داخلی و خارجی، يك هدف داشتم و آن این بود که ملت بر مقدرات خود مسلط گردد و هیچ عاملی در سرنوشت مملکت جز اراده ملت دخالت نکند.» (۷)

مصدق به خوبی سهمگین بودن نبرد را دریافته بود و خطر را به روشنی لمس می‌کرد، اما يك لحظه از ضربه زدن بر منافع سلطه گران باز نایستاد. او معتقد بود. تا ملت ایران درگیر چنین نبرد عظیمی نشود، خود را باز نخواهد یافت. او اساس بها خاستن مردم را خودشناسی، خودیابی و خود باور داشتن می‌دانست. ملتی که بیش از دو قرن در دام سلطه گران شرق و غرب قرار گرفته، شیره جاننش میکیده شده و از ابراز وجود و «خود بودن» دور مانده بود، باید به خود می‌آمد و شهامت رو در روشن با اهریمنان را پیدا می‌کرد. مصدق ملت ایران را به گردباد حادثه کشاند تا همه نیروهای عظیم مانده خود را برای مقاومت، روی پا ایستادن و زنده ماندن به کارگیرد و این مهم‌ترین خدمتی بود که او به ملت ایران کرد.

او نه تنها مردم را به درگیری با قدرتهای جهانی واداشت، بلکه افسانه شکست ناپذیری نیروهای استعماری و سلطه‌گرا در بخش عظیمی از آسیا و آفریقا بی اعتبار ساخت.

آنچه در طی دوران بسیار کوتاه حکومت مصدق با وجود کارشکنی‌ها و توطئه‌های سرسپردگان امپریالیزم شرق و غرب صورت گرفت، جنبشی بود آگاهانه، هدف‌دار و بنیادی در جهت حفظ «هویت ملی» و باز گشت به خویش.

## □ سلطه‌گر و مقاومت فرهنگ ملی

یکی از هدفهای اساسی استعمارگران شرق و غرب در جریان تسلط بر ملتها، تضعیف قدرت باوروی فرهنگی آنها است. سلطه گران این مهم را به دست عناصری که یا مجذوبند و شیفته و یاسر سپرده و جیره خوار، به انجام می‌رسانند. آنها، به گونه‌ای چشمگیر و حساسیت برانگیز، با فرهنگ و سنن جامعه برخورد نمی‌کنند، بلکه در ظاهر



فرهنگ هر ملت را مورد ستایش قرار می دهند ولی با برنامه ریزی حساب شده می کوشند که از توسعه و شکوفائی و جان و توان داشتن فرهنگ ملی جلوگیری کنند و آن را به خواب رخوت فرو برند. آنها می خواهند ارزشهای فرهنگی جامعه را خراب کنند، شیوه زندگی مردم را دگرگون سازند و بینش ها و ارزش های قالبی خود را جانشین دیدگاه ها و ارزشهای ریشه دار نمایند.

به قول فانون: «دولتهای استعماری، به موازات خلع ید و غارت و هجوم و قتل عام آگاهانه، صورت و اشکال فرهنگی را نیز به توبه می کشند و یا شرایط به توبه کشیدن آن را تعیین می کنند. در نتیجه، منظر و سواد اجتماعی از هم پاشیده می شود و ارزشهای اجتماعی لگد مال و درهم شکسته و خالی می گردد.» (۸)

شگرد سلطه گران در اینست که فرهنگ اصیل جامعه را با یک ضربه از هم متلاشی نمی کنند، زیرا نه این کار ممکن است و نه به صلاحشان. آنها برآندت فرهنگ ملتها را که عامل اصلی مقاومت بشمار می رود، در حال احتضار نگهدارند و در واقع، از آن فرهنگی بسازند که هم هست و هم نیست، آن را تبدیل به میراثی کنند که تنها به درد موزه ای فراموش شده می خورد، قدرت بالندگی و تبادل و گذراندن جریانها را از خود ندارد، و دیگر همبای خواستها و نیازهای جامعه رشد نمی کند.

چنین فرهنگی، عامل مؤثر جمود فکری افراد جامعه خواهد بود و در این صورت است که سلطه گران به مقصود خویش که همانا در بند کشیدن دراز مدت و بی چون و چرای ملت های تحت ستم است، نایل می گردند. وقتی فرهنگ ملتی به این وضع دچار شد، دیگر قدرت و امکان مقاومت در برابر فرهنگ های رقیب و سلطه گر را نخواهد داشت، زیرا در یک سو فرهنگی قرار دارد با توان و تحرك و شکفتگی فراوان، متکی به قدرت سیاسی و اقتصادی که دائم در تکاپو است و در سوی دیگر فرهنگی فروخته، ناتوان و عاجز از برقرار ساختن گفتگو و چون و چرا کردن، فرهنگی متکی بر میراث های مومیایی شده و دور از ساخت جامع و بالنده و توانمند. اینست وضعی که بیشتر کشورهای جهان سوم در آن گرفتار آمده اند و باید خود را از شر آن خلاص کنند.

وقتی سخن از حفظ میراث و هویت فرهنگی و نیز تکیه کردن بر فرهنگ ملی برای خارج شدن از زیر بار سلطه شرق و غرب به میان می آید، منظور اینست که باید با میراث و هویت فرهنگی دیربای جامعه رابطه برقرار کرد. باید فرهنگ ملی را باز شناخت و آن را از حالت جمود بیرون آورد و در تمامی سطوح به تکاپو واداشت.

جامعه باید خود را صاحب اندیشه و قادر به تشخیص مسایل و نیازهایش بشناسد، باید از تفاوت های که با سلطه گران در تمامی جهات دارد آگاه شود، باید بضاعت و امکانات خود و زیر و بم های جهان پیرامونش را بشناسد، باید ارزش های بارور میراث فرهنگی کشورش در طول تاریخ و علت افت و خیزهای سرزمین خود را درک کند.

این نکته اساسی در خور توجه کامل است که اگر فرهنگ های ملی در راه سازندگی و باروری و نوآوری به کار نیفتد، بی شک تحت تاثیر شدید یکی از تمدن های قومی موجود و یا مجموعه عواملی از فرهنگ های مختلف قرار خواهند گرفت و ناچار از تسلیم خواهند شد. تمدن های موجود چون تمدن

آمریکا و اروپا و به اعتباری خاص روسیه، از چنان «دینامیسمی» برخوردار است که هر جامعه مرددی را به میل خود هضم خواهد کرد. شرایط جهانی چنان است که ملت ها نمی توانند به صورت جزیره یا قلعه، جدا از دیگران و برکنار از نفوذ آنها، بسر برند.

نفوذ پذیری و نفوذ گذاری فرهنگی امری مسلم است، حال بسته به میزان آگاهی و رشد ملت ها است که چه چیز را بپذیرند و چگونه خود را از خطر عوامل ویرانگر و مسخ کننده در امان نگاهدارند. همه چیز، به میزان وسیع، در گرو آگاهی، تصمیم، آمادگی، از خود گذشتگی و پایداری ملتی است که برای کسب استقلال، خود را آماده قبول مشکلات و خطرها می سازد.

## □ حفظ هویت فرهنگی برای وداع با «فرهنگ تسلیم»

روسیه و ژاپن دو نمونه گویا از ملت هایی هستند که با خود آگاهی، چنان صورتی از تمدن غربی را پذیرفته اند که در عین نائل آمدن به پیشرفتهایی حیرت انگیز، از اصل خویش دور نیفتاده و هویت فرهنگی و ملی خود را از کف نداده اند. روسیه خود راپیشگام کشورهای کمونیستی جهان می داند، اما به اندیشه مارکسیزم اجازه نداده است که تارو بود فرهنگی جامعه اش را از هم بدرد و ملتی مسخ شده به وجود آورد. این تکیه بر مارکسیزم نیست که شوروی کنونی را ساخته است، بلکه وفاداری به فرهنگ و تاریخ ملت روس است که به اتحاد شوروی امکان داده به صورت یک ابرقدرت در جهان حضور یابد، زیرا تمامی کشورهای به زنجیر کشیده شده اروپای شرقی نیز بر اساس ضوابط مارکسیزم اداره می شوند، اما از شکوفائی و رشد واقعی در آنها نشانه ای نمی یابیم. دیگر از آن چک اسلواکی مرفه، نیرومند و صنعتی در آغاز جنگ دوم جهانی که روسها کارخانه های معروفش را به یغما بردند و به روسیه منتقل ساختند، خبری نیست. مارکسیزمی که به عنوان اندیشه به اصطلاح پیشرو قرن، در کوله پشتی و نوک سر نیزه سربازان روس بر آنها تحمیل گردید، نه تنها عامل نیکبختی و ترقی نگشت بلکه چون بندی محکم روند آزاد اندیشی، بالندگی و تلاش برای ساختن و نیکبختی را متوقف ساخت. به عبارت دیگر، مارکسیزم، عامل عنوان یک فرهنگ وارداتی و تحمیلی، عامل ایستائی و حتی عقب گرد ملت های اروپای شرقی گردید و قدرت آفرینش را از ملت هایی که صاحب فرهنگ های توانا و ریشه دار هستند، سلب کرد.

ژاپنی ها نیز که پیشرفتهایشان در زمینه های علمی و صنعتی ابعاد خیره کننده ای یافته است، از معدود ملت هایی هستند که هنوز هویت فرهنگی خود را از کف نداده و عمده صفات ملی و ویژگی های فرهنگ سنتی خود را حفظ کرده اند. وقتی سخن از تکیه کردن بر هویت فرهنگی و بها دادن به سنت های اصیل در جامعه ژاپن به میان می آید و در کنار آن مسئله پیشرفت های چشمگیر علمی و تکنولوژیک و بالاخره رشد عظیم اقتصادی این کشور مطرح می شود، گروندگان به مارکسیزم از یکسو و بیروان افکار سرمایه داری از سوی دیگر، هر یک با معیارهای خاص خود، می کوشند که چنین روندی را زیر سوال ببرند و ناشدنی قلمداد کنند. گاه به برخی از نمودها نظیر روی آوردن

■ باوجود آنکه جامعه ژاپن در طول صدسال گذشته دگرگونی های بسیار ریشه ای بخود دیده است، اساس ساختار اجتماعی آن دست نخورده باقی مانده است. ژاپن امروز زیر بار گذشته خود نیست بلکه برعکس، سرچشمه موفقیت های خود را در همین گذشته یافته است.

■ استعمارگران برآندت فرهنگ ملت ها را که عامل اصلی مقاومت به شمار می رود در حال جان کندن نگاهدارند و در واقع از آن فرهنگی بسازند که هم هست و هم نیست، آنرا تبدیل به میراثی کنند که تنها به درد موزه های فراموش شده می خورد و نمی تواند همبای خواست ها و نیازهای جامعه رشد کند.

■ یکی از هدف های اساسی استعمارگران شرق و غرب در جریان تسلط بر ملت ها، تضعیف قدرت باروری فرهنگی آنهاست و این مهم را به دست عناصری که یا مجذوبند و شیفته، و یا سرسپرده و جیره خوار، به انجام می رسانند.



تعدادی از زنان و مردان ژاپنی به لباس‌ها و ورزش‌های غربی یا رواج سبک معماری غربی در آن کشور اشاره می‌شود، در حالی که مقصود از تکیه بر فرهنگ و هویت ملی و بیگانه نگشتن از خود در جامعه ژاپن، رعایت اصول بنیادینی است که عامل پیروزی این ملت به شمار می‌رود.

همبستگی اجتماعی، سود خود را در تامین منافع گروه وسیع‌تری دیدن، احترام به قوانین و مشارکت صمیمانه در کارهای اجتماعی و سازندگی کشور بر کنار از تنگ‌نظری‌های فردی، از ویژگی‌های جامعه ژاپن به شمار می‌رود. ... زندگی ژاپنی‌ها، کماکان از مفهوم انکاء متقابل متأثر است، در حالی که غرب با تأکید که بر فردیت دارد، بیشتر موجب پیدایش روحیه انکاء به خود در افراد می‌شود. در ژاپن، تصور مردم از یک موسسه تجاری (علی‌رغم بزرگی آن) همان تصویری است که آنان نسبت به منزل خود دارند، با همان وابستگی‌های متقابل و وفاداری که مشخصه زندگی خانوادگی است.» (۹)

ژاپنی‌ها به امر مشورت برای جستن راه حل‌هایی که بتواند سود همگان را در بر بگیرد، علاقه فراوان دارند. از جمله، در محیط‌های روستایی، سرپرستان و نمایندگان خانواده‌ها گرد هم می‌آیند، مشکلات را طرح می‌کنند، راه‌حل‌ها را عنوان می‌سازند و هر یک به تفصیل نظر خود را می‌گوید، زمانی که اختلاف نظرها بالا می‌گیرد، گفت و شنود را برای مدتی به تأخیر می‌اندازند و سپس از سر می‌گیرند تا اینکه سرانجام به راه‌حلی برسند که دست کم هفتاد درصد با آن موافق هستند. افرادی که در اقلیت قرار می‌گیرند صمیمانه راه حل گزیده شده را می‌پذیرند و بدون کوچکترین کارشکنی با بقیه همکاری می‌کنند. به این ترتیب، ژاپنی‌ها از یکسو با علاقه در یافتن بهترین راه حل‌ها برای پیشرفت جامعه و تامین منافع خود احساس مسئولیت می‌کنند و از سوی دیگر، خود را موظف به رعایت و اجرای نظریه اکثریت قوی می‌دانند، اکثریتی که بر اساس مذاکره و بحث‌های فراوان حاصل شده و در جریان آن همه جنبه‌های مسئله یا مسائل شکافته شده و هیچ دید و سلیقه و راه‌حلی از نظر دور نمانده است. در این جامعه، سرپرستان خانواده‌ها و آنها که سن و تجربه و شناخت بیشتری نسبت به بار فرهنگی جامعه خویش دارند، از احترامی خاص برخوردار هستند، ضمن آنکه به اندیشه‌های جوان نیز فرصت لازم داده می‌شود.» (۱۰)

کارکنان مؤسسات مختلف ژاپن، به مدیران و کارفرمایان خود به چشم افرادی که حاصل تلاش و کوشش و کارشان را به یغما می‌برند، نمی‌نگرند و همگام با آنها در بالا بردن سطح تولید تلاش می‌کنند، بدون آنکه حتی انتظار دستمزد اضافه داشته باشند. مدیران ژاپنی در حالی که از قدرت اجرایی چشمگیری برخوردارند و آگاهانه به بسیج نیروی کار برای تولید بهتر و بیشتر می‌پردازند، با توانایی واحدهای زیر نظر خود را اداره می‌کنند و رفتار صمیمانه و مناسبات نزدیکی با کارکنان خود دارند، به نحوی که هیچگاه آنها به صورت دو گروه مقابل هم قرار ندارند.

خانم «چیچ ناکانه» در نتیجه گیری خود بر اساس بررسی جامعه ژاپن در طول تاریخ، چنین اظهار نظر می‌کند: «می‌توان گفت که اکثریت مردم ژاپن از نظر تاریخی در شرایط یک جامعه مبتنی بر طبقات

مختلف که گروه‌های گوناگون به وسیله فاصله‌های عمیق از هم جدا شده باشند، زندگی نکرده‌اند، بلکه اصول ساختار جامعه‌ای که آنها بدان خو کرده بودند بر اساس سلسله مراتب اجتماعی استوار بوده، نه ساختار طبقاتی.... در حالی که ژاپنی‌ها پذیرای رابطه قدرتی مبتنی بر سلسله مراتب میان دو فرد هستند، هیچگاه رابطه قدرتی میان دو طبقه یا دو گروه را تحمل نمی‌کنند.

سابقه این پدیده روانشناسی اجتماعی به طور مستقیم به جامعه دهقانان دوران کهن ژاپن باز می‌گردد؛ آنها هیچگاه با مالکان یا اربابان خود به عنوان یک گروه اجتماعی متفاوت و جدا از خویش برخورد نداشته‌اند، بلکه بر عکس در دیدگاه اجتماعی آنها، مالکان و دهقانانشان و اربابان و رعایایشان با هم یک واحد اجرائی و نقش آفرین را تشکیل می‌داده‌اند.» (۱۱)

شیوه مدیریت ژاپن در حال حاضر توجه دنیا را به خود جلب کرده است تا جایی که در کشور قدرتمندی چون آمریکا، برخی از واحدها، با استخدام مدیران ژاپنی، قدرت بازدهی خود را فزونی بخشیده‌اند.

یکی از مسائل اساسی که جا دارد به آن اشاره شود، برخورد جامعه ژاپن با مفهوم دموکراسی است. استنباط جامعه مزبور از این واژه با آنچه که در دنیای غرب مطرح است، تفاوت اصولی دارد. این تفاوت را می‌توان ملهم از سنت‌های فرهنگی و ویژگی‌های روانشناسی اجتماعی مردم ژاپن در طول تاریخ دانست. در تحلیل انجام شده توسط خانم «چیچ ناکانه» در باره مفهوم دموکراسی که نظیر برخی دیگر از برداشتهای فرهنگی از فردای دومین جنگ جهانی، مانند بسیاری نواحی دیگر آسیا به وسیله آمریکا به ژاپن برده شد، در این سرزمین با آنچه که در غرب شناخته شده تفاوت کلی دارد، به نحوی که منظور از آن، گونه ویژه‌ای از حکومت نیست، بلکه شیوه‌ای از رابطه اجتماعی مورد نظر است.... برای ژاپنی دموکراسی عبارتست از نوعی تعهد فردی و نبود روحیه تجاوزگری و خشونت. گفته می‌شود زمانی یک سازمان غیر دموکراتیک است که در آن هم آهنگی و رضایت حاکم نباشد.» (۱۲)

بی‌مناسبت نخواهد بود که بحث را با نقل چند نظر در باره چگونگی برخورد ملت ژاپن با فرهنگ غرب به پایان بریم. آقای «کورودا» استاد دانشگاه بین‌المللی ژاپن و رئیس مرکز تحقیقات خاور میانه در باره برخورد ملت ژاپن با فرهنگ غرب و شیوه‌های بهره‌جستن از آن و نیز چگونگی گزینش هوشمندانه این ملت و توفیق آن در حفظ هویت فرهنگی خود مثال زیبایی به کار برده است: «ژاپنی‌ها مثل صدف عمل می‌کنند. با دهان گشوده، همه چیز را می‌بلعند، اما روزی این صدف بسته می‌شود و از آنچه به کارشان می‌آید، گوهری می‌سازند که ویژگی ژاپنی دارد.» (۱۳)

خانم «چیچ ناکانه» می‌گوید: «در جریان مدرنیته شدن ژاپن، مردم این کشور عوامل زیادی را از تمدن غربی کسب کردند، اما این عوامل قطعه‌هایی بیش نبودند و هیچگاه نتوانستند شکل یک سیستم نقش آفرین را به خود بگیرند. درست مانند زبانی که ساختار یا گرامر آن پایه‌ای اصیل و مشخص دارد، ولی با رویه ضحیمی از واژه‌های به عاریت گرفته شده، پوشیده شده است.

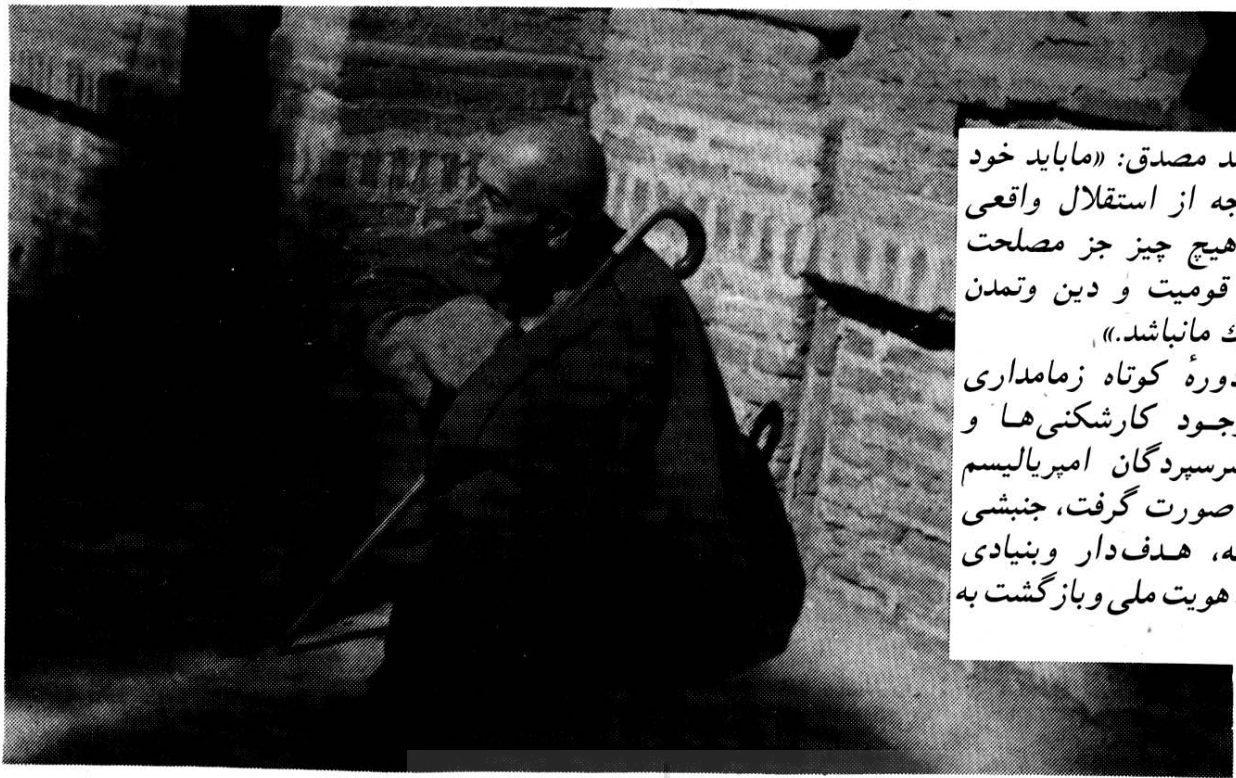


□ ستارخان

■ مفهوم هویت فرهنگی در قلب مسائل توسعه جای دارد و خواستن، تأیید و دفاع از هویت فرهنگی یکی از نیروهای عمده پیش برنده تاریخ است.

■ روسیه با آنکه خود را پیشگام کشورهای کمونیستی جهان می‌داند، به اندیشه مارکسیزم اجازه نداده است تا روپود فرهنگ جامعه‌اش را از هم بگسلد و ملتی مسخ شده بوجود آورد.





■ دکتر محمد مصدق: «ما باید خود را به آن درجه از استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جز مصلحت ایران و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان محرک مانناشد.»

■ آنچه دردوره کوتاه زمامداری مصدق با وجود کارشکنی‌ها و توطئه‌های سرسپردگان امپریالیسم شرق و غرب صورت گرفت، جنبشی بود آگاهانه، هدف‌دار و بنیادی در جهت حفظ هویت ملی و بازگشت به خویش.

دیگر است. در واقع، هر چه بیشتر در تاریخ ملی خود به عقب بر می‌گردیم، مشکل تمیز و تعیین حد و مرز میان عناصر خاصه ژاپنی و عناصر به دست آمده از خارج را بیشتر احساس می‌کنیم. حتی به اعتقاد برخی از فلاسفه ژاپنی از مکتب کیوتو یعنی Shunpie/Ue/Yama (متولد ۱۹۲۵) و Takeshi Umehara (متولد ۱۹۲۱) هویت فرهنگی ژاپن در همین نحوه از صافی گذراندن و اقتباس تأثیرات خارجی است.» (۱۸)

بنابراین، فقط توجه کامل و همه‌جانبه به حیات و هویت فرهنگی است که می‌تواند به خودی کردن آنچه که خارجی است کمک کند و از این نظرگاه، فرهنگ یعنی مجموعه خاطره‌ها و یادبودها و میراث‌هایی که جامعه گذشته را به آینده می‌پیوندد، عاملی اساسی برای جلوگیری از گسستگی‌ها و دور شدن از هویت ملی است.

امروز این واقعیت مورد قبول است که مفهوم هویت فرهنگی در قلب مسائل توسعه قرار دارد. چنین است که «مختار امبو»، دبیر کل پیشین یونسکو، می‌گوید:

«خواستن، تایید و دفاع از هویت فرهنگی در حال حاضر به عنوان یکی از نیروهای عمده جلو برنده تاریخ تلقی می‌شود. بعید است این اراده نمایانگر برگشت به گذشته تغییر ناپذیر و محصور شده از طرف خود باشد، زیرا تلفیقی زنده، اصیل و همیشه در حال تجدید را می‌پروراند.» (۱۹)

حفظ هویت فرهنگی و تکیه بر آن به این مفهوم نیست که باید خود را در چهار دیواری سرزمین خویش محصور سازیم و از ایجاد ارتباط با دیگر فرهنگ‌ها دوری جوئیم. مقصود اینست که در ایجاد ارتباط بدانیم که کیستیم.

چه داریم و چه چیز را با چه شرایطی می‌خواهیم دریافت کنیم و در آن چگونه باید تغییر دهیم تا متناسب با شرایط ما شود و در جای خود مورد بهره‌برداری قرار بگیرد. یعنی، نباید خود را دست

کالای محلی باعث گردیده است که سیستم اعتقادات و معیارهای ارزشی آن جامعه در معرض کالای بیگانه که حاصل بار سنگین فرهنگی است، شکست ناپذیر بماند.» (۱۶)

«هرمان کان» ویژگی ژاپنی‌ها را در این زمینه چنین تحلیل می‌کند: «ژاپنی‌ها عادتاً تصور بسیار روشنی از خویش دارند. بدین معنا که خود را موجوداتی اصیل می‌دانند. ژاپنی بودن به معنای یکتا و بی‌همتا بودن است. البته این مانع از آن نشده که مردم ژاپن انواع اندیشه‌ها، شیوه‌ها، فنون، تکنولوژی، مفاهیم و جز آن را نخست از چینی‌ها و سپس از اروپائیان و آمریکائیان اقتباس کنند، اما ژاپنی‌ها از آغاز با روحیه‌ای انتخابی و برگزیننده با این عناصر خارجی رو به رو شدند.» (۱۷)

پژوهشگر دیگر، «بوشیوآبه»، بر خوردی ژرف‌تر با موضوع داشته و نظریه‌ای ابراز می‌کند که برای تحلیل گران فرهنگ ملتها قابل ملاحظه است. او می‌گوید: «ما ژاپنی‌ها غالباً در تماس با بیگانگان اطمینان داریم که در تصمیم‌گیری برای انتخاب آنچه خوش آیند ما و مفید و مناسب به حال ماست، آزاد و مختار و تواناییم. ظاهراً، این احساس با احساسی دیگر که از تمدن غربی، به عنوان تمدنی واجد ارزشهای واقعی جهان داریم، متضاد می‌نماید. بی‌آنکه بخواهیم برای این تضاد توجیهی منطقی بیابیم، تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که این دو احساس توأمان وجود دارد. محتملاً وجود این دوگانگی مؤید این مدعاست که فرهنگ ژاپنی، ضمن قبول و تصدیق ثمر بخشی عام و عالمگیر فردگرایی، دارای حصه‌ای فرد گریز («آنی») که نمی‌دانیم چیست (به مثابه قلعه‌ای نفوذ ناپذیر در برابر رخنه‌گری فرد گرایی جهان شمول نیز هست و ما به گونه‌ای عمل می‌کنیم که گویی این خصوصیت ممتاز، پشتوانه و تکیه‌گاه استوار ما در تصمیم‌گیری، یعنی انتخاب آزاد و جذب شایسته بعضی عوامل و رد یا دفع بایسته عواملی

جامعه ژاپنی، در طول صد سال گذشته، تغییرات ریشه‌ای به خود دیده، اما ساختار بنیادی اجتماعی آن دست نخورده مانده است. این نمونه جامعه ایست که صنعتی شدن و تقلید از فرهنگ غربی تغییرات بنیادی در ساختار پایه‌ای فرهنگ آنرا سبب نشده است.» (۱۴)

این محقق همچنین معتقد است: «ژاپن امروز زیر بار فشار گذشته خود نیست، بلکه سرچشمه موفقیت خود را در همین گذشته یافته است.» (۱۵) آقای دکتر نقی زاده، استاد ایرانی دانشگاه چیبای ژاپن، در قسمت دوم مصاحبه خود با روزنامه کیهان، در بحث مربوط به نحوه به کار گیری تجربیات دیروز در عرصه ساختار اقتصادی - صنعتی ژاپن امروز، از زاویه دیگری با مسئله برخورد می‌کند و چنین می‌گوید:

«بارها، از طرف عده‌ای از علاقمندان به مسائل ژاپن اعلام گردیده است که ژاپن، ضمن رشد (توسعه) و مدرنیزاسیون اقتصادی - صنعتی موفق شده است سنت‌های اجتماعی و سیستم اعتقاداتی خود را نیز حفظ نماید و نتیجه گرفته‌اند که حفظ این سنت‌ها تضادی بارشده توسعه ندارد. این مسئله اگر به دقت توضیح داده نشود و علل آن روشن نگردد، نتایج سوئی ببار خواهد آورد. اولاً، اعتقادات دینی در آن کشور به شکل جامعه ما نیست. از طرف دیگر، آنچه که امروزه از سنت سیستم اعتقاداتی ژاپن باقی مانده است، اکثراً چیزهایی است که در جهت بهره‌برداریهای اقتصادی به کار گرفته شده است. مثلاً: همین «مدیریت به سبک ژاپن» که این همه سرو صداهای انداخته است، در واقع به کارگیری تمام آن سیستم‌های اعتقادی در جهت بسیج نیروی کار و بالا بردن کارائی مدیریت می‌باشد. و اما مسئله مهمتر این است که چطور این سیستم باقی مانده است؟ به اعتقاد من، ژاپن همیشه در محاصره کالا و محصولات ژاپنی بوده است. این محاصره توسط



به نقل از کتاب «در باره فرهنگ» جلال ستاری  
- وزارت فرهنگ و هنر، سال ۱۳۵۴

۳- دوزخیان روی زمین، فرانتس فانون، فصل قهر،  
ص ۱۳.

۴- از سخنان مصدق در مجلس چهاردهم، به نقل  
از کتاب مصدق، به اهتمام علی جان زاده، ص  
۲۳۰.

۵- از سخنان دکتر مصدق در بیدادگاه سلطنت  
آباد، به نقل از کتاب مصدق، ص ۲۳۱.

۶- از سخنان دکتر مصدق در مجلس چهاردهم، به  
نقل از کتاب مصدق ص ۲۳۰.

۷- از سخنان دکتر مصدق در بیدادگاه سلطنت  
آباد، به نقل از کتاب مصدق.

۸- انقلاب آفریقا، فرانتس فانون، ترجمه محمد  
امین کاردان، بخش نژادگرایی و فرهنگ، ص ۵۳.

۹- اتوکلاين برگ، روان شناس و انسان شناس  
برجسته کانادایی، مجله پیام شماره ۱۴۸.

۱۰- به نقل از نتیجه گیری کتاب: La Societe  
Japonaise , Par: Chie Nakane — Armand  
Colin. 1974

این کتاب توسط خانم دکتر نسرین حکیمی در  
دست ترجمه است.

۱۱- همان، ص ۱۸۵ تا ۱۹۰.

۱۲- همان، ص ۱۸۵ - ۱۸۶.

۱۳- نقل از مقاله «ژاپن و الگوی جهان سوم» کیهان  
فرهنگی، شماره ۱۲، سال دوم.

۱۴- از نتیجه گیری خانم «چیه ناکانه»، ص ۱۹۳ و  
۱۹۴.

۱۵- از مقاله «ژاپن، الگوی جهان سوم».

۱۶- کیهان روزانه، شماره ۱۲۹۲۶،  
۱۳/۱۰/۱۳۶۵.

17— Herman Kann , Lascension Japonaise ,  
Paris , 1971 , P.40

18— Yashio Abe , La culture Japonaise a la  
recherche de son identite , in Esprit , Des  
Japnaise Parlent du Japon , 1973

۱۹- مجله پیام، شماره ۱۴۸.

20 — Ruperake Petaya

۲۱- مجله پیام، شماره ۷۵.

۲۲- آینده ایران و گذشته فرهنگی، داریوش  
شایگان، ص ۲۳ و ۶۴.

از خلاقیت ها و گزینش های آگاهانه خود را  
بازشناسیم و به یاری آن، دست به کار ساختن  
آینده ای دلخواه و حساب شده بزنیم. باید بکوشیم  
با تکیه بر میراث و هویت فرهنگی خود، صاحب  
فرهنگی گشاده و شکوفا شویم که در آن جرقه هایی  
زده شود و نیروهای خلق الساعه و مؤثر و باور کننده  
از آن بگذرد.

باید برای فرهنگ خودی اصالت و حیثیت قائل شد.  
به بیان دیگر، باید این اصالت و حیثیت را شناخت،  
نه برای فخر فروشی، که برای تکیه کردن به آن و  
مدد گرفتن از آن.

از یاد نبریم که تنها به یاری تذکر تاریخی است  
که می توان تمدن را به کمال رسانید یا تمدن دیگری  
را چنان اقتباس کرد که گویی آن را در اختیار  
گرفته ایم.

از سوی دیگر، به یاد داشته باشیم که عناصر  
سازنده فرهنگ ملی به گونه ای در میان توده مردم  
وجود دارد و زمانی می توانیم به شناخت و  
بهره گیری از آنها موفق شویم که برایشان، دست  
کم به اندازه جنبه های اقتصادی مطلق، ارزش  
قائل شویم. در واقع، اگر توسعه را تنها بر پایه  
معیارهای اقتصادی در نظر بگیریم، نبوغ ویژه  
ملتها را که در قدرت خلاقیت آنها نهفته است،  
نادیده گرفته ایم.

#### □ □ □

مقاله را با ذکر نظری در باره حفظ هویت  
فرهنگی به پایان می بریم:

«شرایط مناسب برای نوعی حفظ هویت فرهنگی،  
اینها به نظر می رسد: ابتدا، برقراری يك گفتگو با  
خاطره ازلی سنت و سپس گفتگو با غرب. غرض از  
گفتگو با خاطره ازلی، برانگیختن تصنعی گذشته  
و تقلید صورتهای خالی هر مضمونی نیست. سنت  
گرایی کهنه پرستانه هم مورد نظر نیست. سنت  
نمی تواند يك تشییع جنازه باشد. هانری کوربن،  
ایران شناس بزرگ، می گوید: «سنت اساسا زایش  
دوباره (رنسانس) است و هر زایش دوباره ای به  
فعلیت در آمدن يك سنت در زمان حال است. به این  
جهت است که باز فعل سنت همواره متضمن زمان  
حال است، یعنی زمان حالی نظیر آنچه که با آن  
رنسانس کارولنزی قرن هشتم، رنسانس بیژانسی  
قرن دهم و رنسانس بزرگ قرن شانزدهم اروپا،  
نوزایشی که بدون آن هم این ادوار عهد باستان  
گمشده ای بیش نبود، منتقل شد. به این شیوه است  
که سهروردی، فیلسوف بزرگ ایرانی، خود را  
وارث و باز آفریننده حکمت الهی ایرانیان قرار داد.  
فعلیت لاینقطع این خاطره و وفاداری ایران به  
گنجینه های مضامین آن بود که باعث مداومت هنر  
و تفکر ایرانیان شد. اگر این وفاداری ایران را  
همواره از آسیب مهاجمان نجات داده، هیچ دلیلی  
وجود ندارد که در حال حاضر هم نتواند نجات  
دهد.»<sup>(۲۲)</sup>

#### □ زیر نویس ها

1— Augustin Girard , Development Culturel:  
Experiences et Politique , UNESCO , Paris  
1972 , p.17

بسته تسلیم دیگران سازیم و به چیزی تبدیل شویم  
که با هویت اصلی ما متفاوت باشد.  
یکی از نویسندگان و شعزای «ساموایی» به نام  
«روبه را، که بتایا» (۲۰) در شعری بسیار جالب و  
کم نظیر، نقش استعمارگران غربی را در چگونگی  
بی هویت ساختن مردم مرز و بوم خویش، به کمک  
عامل آموزش غربی، چنین بیان می کند:  
«آدم ربایی»

در آن وقت شش ساله بودم. مادرم گنج بود. مرا  
به مدرسه می فرستاد، تنهای تنها، هفته ای پنج روز،  
يك روز ربه بوده شدم به وسیله گروهی از فیلسوفان  
مغرب زمینی مسلح به کتابهای آموزش مصور و  
انواع دیپلم، دیپلمه فلان لیسانسیه بهمان.  
زندانی ام کردند در يك اتاق درس. در آنجا پاس  
می دادند. چرچیل و گاریبالدی سنجاق شده روی  
يك دیوار و روی دیوار دیگر هیتلر و مائو فرمان  
می راندند. گوارا خیر از يك انقلاب می داد  
بر پرده های مغز من با کتاب «جنگ چریکی» اش.  
آخر هر ثلث پیامهای تهدید فرستادند برای مامان و  
بابا.

مامان و بابا دوست داشتند پسرشان را و باج  
می دادند هر بار و هر بار. مامان و بابا بیش از پیش  
فقیر شدند، کسانی که مرا ربه بوده بودند بیش از  
پیش ثروتمند و من، بیش از پیش سفیدپوست.

هنگام آزاد شدن بانزده سال بعد (درمیان  
کف زندهای شدید همراهان فلاکت زده و نکبتم)،  
تکه کاغذی در دستم بود برای چسباندن به دیوار  
خانه ام، کاغذی که آزاد شدنم را گواهی می کرد.  
(۲۱)

#### □ □ □

آری، اصل اینست که ملتی از نظر فرهنگی عقیم  
نشود و قدرت این را بیابد که به جای هضم شدن توسط  
دیگران، جنبه های مثبت فرهنگی دیگران  
را دریافت کند، بر آن تأثیر کند و آنرا به خدمت  
بگیرد. يك مثال بارز و روشن پاسخگوی آنهایی  
است که معتقدند برای وارد شدن در جرگه  
پیشرفتگان و کشورهای توسعه یافته، ضروری  
است که در تمامی ابعاد پذیرای غرب شویم و یا  
اینکه به اعتقاد گروهی دیگر، ایدئولوژی شرق را  
الگو قرار دهیم.

جریان ایجاد ارتباط میان ایران و دنیای غرب از  
میانه دوران قاجار و گسترش آن به گونه ای  
خیره کننده در دهه های بعد، نشان می دهد که هر  
قدر از نیروی مقاومت ملی ما در برابر سلطه گران  
کاسته شده، بیشتر تن به حقارت داده ایم و از خود  
تهی گشته ایم، فاصله واقعی مان با جهان پیشرفته  
افزون تر شده، ملت ما از آفرینش و خلاقیت باز  
ایستاده، فرهنگ انتخاب و انطباق آگاهانه را از  
کف داده و فرهنگ تسلیم را برگزیده، و از رشد و  
شکوفایی فرهنگی دور مانده است. از صدها چهره  
درخشانی که در تاریخ علم و فرهنگ این سرزمین  
می شناسیم، يك تن در این دو قرن و نیم اخیر ظهور  
نکرده است. همه کارمان به صورت تقلید و  
الگو برداری درآمد، تا اینکه امروز اینچنین به  
افسوس نشسته ایم. اکنون، اگر می خواهیم که این  
شب تیره را به سر آوریم و شاهد خورشید درخشان  
سر بلندی فردای خویش باشیم، باید به خود آنیم و به  
خویشتن خویش بازگردیم، هویت فرهنگی سرشار